



سخنرانی مشهد ۱۴ - حضرت زهرا

حاج حسین خوش لجه

مشهد ۸۴ - حضرت زهرا

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله

من قول به شما دادم امشب من قدری از ماوراء صحبت
کنم. ماوراء نه این است که شما در آسمان بروید. نه این
است که در عرش خدا بروی. ماوراء این نیست که الان
نظر کنی بروی کربلا، این اسم اعظم است. ماوراء حرف
دیگری است. ماوراء اعتقاد به ماوراء است. ماوراء اعتقاد
به عرش خداست. که بدانی عرش را خدا خلق کرده این

دوازده امام چهارده معصوم (علیهم السلام) شبهای جمعه آنجا می روند رسول خدا صحبت می کند این ها استفاده می کنند. عالمی آمد آنجا گفت این ها همه شان مبرا هستند. تکمیل هستند. روایت داریم من در کافی خواندم. گفتم آقا کتاب یک حرفی است، فهم یک حرف دیگری است. کتاب را هر چه باشد خلق نوشته است. ما باید نگاه به قرآن مجید کنیم که خدا اراده کرده قرآن نوشته شود. اراده خداست قرآن، اما رساله علی نهج البلاغه است. پس اگر من می گویم شما باید ماورایی شوید، مثل این است که الان اینجا هستیم. فردا به امید خدا از اینجا حرکت می کنیم و قم می رویم. پس ما اینجا سکونت نداریم. ما مهمان حضرت رضا

هستیم. الان می‌توانید بگویید ما همه‌اش مهمان هستیم؟ نه. الان وقتی که از آنجا آمدیم اینجا، ما مهمان حضرت رضا هستیم.

حالا ماوراء این است که ما باید پرش کنیم در زنده‌بودنمان به آنجا. نه اینکه من می‌میرم می‌روم آنجا. این اشتباه است. حالا که می‌میری می‌روی آنجا، این جسمت است که می‌رود. تو باید سیر ماورایی داشته باشی. دیگر این آدم که می‌گویم زمینی نیست. شما نباید زمینی باشید، زمینی علاقه به اینجا دارید. یعنی ما باید در فکر باشیم که به آنجا پرش کنیم.

خیلی ما توجه مان کم است. حالا روایتش را می‌خواهید.

روایت داریم ملائکه می‌آید در مجلس امام حسین (علیه السلام)، می‌بیند مجلس تمام شده است، به حضرت رضا قسم! این دور هم نشستن شما همان مجلس است. مگر من نگفتم به بنده زاده اگر خواستی گچهای خانه را، انشاء الله می‌خواهد یک بنایی کند) بکنی، باید این‌ها را بریزی در بیابان، ملائکه آسمان ببینند پرهایشان را به این بمالند در جو آسمان بروند چه کسی مثل من هست. حالا چرا ملائکه مقرب می‌آید. الان شما زیارت نامه می‌خوانید. گویا سلام می‌دهد ملائکه مقرب حافظ قبر آقا امام رضا (علیه السلام) است. حافظ بودن قبر امام رضا (علیه السلام) نه حافظ بودن خود امام رضا (علیه السلام) است. امام رضا (علیه السلام) حافظ تمام

خلقت است. اما حافظ شماس است. حالا می آید در مجلس امام حسین (علیه السلام) پرهایش را به سینه دیوار می مالد، پرش می کند در ماوراء. به چه می نازد ملائکه مقرب، به این می نازد که در مجلس امام حسین (علیه السلام) نزول کرده است. آن نزولی که در جو آسمانها این ملائکه کرده است این نزول باعث می شود که پرش کند به آسمان با افتخار.

همین طور که خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت چه چیزی آوردی. گفت علی را. گفت بیا تا «قاب قوس ادنی». بیا تا پیش من. پیش خدا کجاست؟ آنجا که وحی خدا نازل می شود. والله تمام گلوله های خونم این است که اگر پیش علی باشی پیش خدا هستی. اگر

در امر علی باشی پیش خدا هستی. مگر چه چیزی هست که می گوید بیا اینجا. حالا شما باید به خود ببالید و شکر خدا کنید. خنده کنید که به واسطه اینکه خدا این ها را به شما داده است. یک نگاه کنید یک خنده قهقهه کنید. چرا می گوید اگر خنده کردید، بگویید «اللهم لاتمقتنی» دلت نمیرد. خنده بی علی دل را می میراند. چرا می گوید اگر چهل روز گوش دادی به ساز و آواز، در گوشت ملکی هست، سد می کشد دیگر می گوید حالا که چهل روز تو تمایل با ساز پیدا کردی، تمایل با امر من پیدا نکردی، این گوش تو دیگر فایده ای ندارد، بکش بیرون. بیا بید مبادا خدا امر کند ای ملائکه سد بکش جلوی قلب حسین، این چهل روز است نافرمانی

کرده است، بکش جلوی قلبش. بیا ملائکه پرده را کنار بزند، ماوراء را ببینی.

شیعه به حضرت عباس! ماوراء را می بیند. ببرم بالاتر؟ نه اینکه عالم در اختیار امام حسین (علیه السلام) است که ملائکه همه می آیند ملک باد می آید ملک آب می آید حسین اجازه بده. والله تمام خلقت در اختیار شیعه است. چرا؟ شیعه وصل به علی است. شیعه وصل به توحید است. شیعه وصل به ماوراء است. ببالید عزیزان من که شیعه هستید. حالا شیعه هستی، باید مواظب باشی شیعه گی ات را حفظ کنی. اگر عزیز من! شیعه گی ات را حفظ کردی، فرمان خدا را حفظ کردی، فرمان علی را حفظ کردی. فرمان قرآن را حفظ کردی.

فرمان تمام خلق را حفظ کردی. حفظ یعنی چه؟ بشر اگر نگاه الان به این ستون کرد نگاهم الان اینجاست، دیگر نگاهم به پشت سر نیست. من دارم نگاه به اینجا می‌کنم. حالا امام زمان (عج الله فرجه) یک خلقت است. حالا گفتیم امرش است. حالا اگر شما نگاه به امر امام زمان (عج الله فرجه) کردی، نگاه به تمام خلقت کردی، امروز می‌خواهم معنی کنم که من می‌گویم می‌بینم یعنی چه؟ شما اگر نگاه به امر علی بن ابی طالب وصی رسول الله کردی، نگاه به تمام خلقت کردی. نه خلقت، مافوق خلقت. خدا این خلقت که دارد به ما گفته است. خدا مافوق این خلقت را خلقت دارد. عزیزم کجایی؟ بیا پرش کن. طیور با بالش می‌پرد

که خودش را اداره کند. این گنجشکها که می آیند در سوراخهای خانه ما، لانه می گذارند من دیدم. این در جو می رود. من خیلی تفکر زیاد است. می بینم که این یک عنایتی خدا به این کرده، بچه هایش را بزرگ کند، پرش می کند در گرما و سرما یک توت به نوک می گیرد می آید می گذارد به دهن این بچه. تا کی؟ تا زمانی که این بچه قدرت ندارد. دیدم وقتی که می خواهد پرواز را یادش دهد، اینجایش را می گیرد و او را می پراند. دوباره می گیرد و می پراند. دورش می گیرد نکند که او را حوادث بگیرد. عزیز من! تو هم همین جور درباره ولایت بشو. تا خدای تبارک و تعالی در دهن تو ولایت بگذارد.

در این جو عالم حرفهایی است. می گویم که تمام این

عالم تنظیم است. حالا خدا چه می کند؟ خدا تو را چه کار می کند؟ اما قدرت را در تقدیم ولایت کن. نقست را تقدیم ولایت کن. کارت را تقدیم ولایت کن. عزیز من! قربانت بروم. خدا یاری ات می کند. مگر نکرده است. رفتم به امام رضا (علیه السلام) گفتم تمام رفقای من این ها را هم ماورایی کن، هم اینکه «ارادة الله» کن. والله می کند. اما اراده خودت را بگذار کنار. اگر تو اراده خودت را کنار گذاشتی، محتاج خدا، محتاج ولی الله الاعظم امام زمان (عج الله فرجه) کنی، ماورایی ات می کند. چرا؟ رشد کرده هیکل من، اما عقل من رشد نکرده. بیایید رشد هیکل ما، رشد عقل باشد. اگر رشد عقل شد صحیح است. حالا ببین! این یقین توست که

تمام ماوراء را می بیند این یقین توست که سیر دارد به تمام ماوراء. گفتم چرا یک مؤمن مانند یک ستاره است. من مؤمن را کوچک کردم این حرف را زدم. من عقیده‌ام بالاتر از این حرفه‌است.

عقیده مؤمن این است که دست و پای شما را می بوسم. چرا می بوسم. من عقیده‌ام این است که شما از ملک بالاتر هستید، از ما بالاتر هستید. از خورشید بالاتر است شیعه. چرا؟ او جماد است، می گوید تو اشرف مخلوقات هستی. خدا گفته من می گویم. من کی هستم که حرف بزنم. خدا گفته من می گویم. او جماد است، تو کمال هستی. اگر علی خورشید را برمی گرداند قلبهایی که علی در آن نیست می گوید سحر است. قلبهایی که علی در آن

نیست می گوید این بی سواد چه می گوید، در قلبش سحر است. اما اگر علی در آن باشد، هر چه حرفی بزنی، می گوید باز کسری دارد. یک چیز دیگری است. آنچه را که حرف بزنی قلب مبارک مؤمن می گوید چیزی دیگری است. به رسول الله قسم! قلب من همین جور است. می گویم خدایا نگاه به نفهمی ام نکن. همین قدر یادم دادی همین قدر می گویم. علی یک چیزی دیگری است. امام زمان (عج الله فرجه) یک چیز دیگری است. شما باید بدانید ما باید اینجور باشیم. آرام، ساکت. چرا؟ حرف ماوراء این است که من دارم می زنم. دلم می خواهد توجه کنید، بی خود نیست که از هم می پاشم. دلم می خواهد همه شما ماورایی باشید. سؤال

کوتاه دیگر نکنید. قلب من ناراحت است. چه کنم؟ بس که شما را می‌خواهم. چرا؟ مگر روایت نداریم می‌گوید این دنیا را، مگر خورشید در دنیا نیست، مگر ماه در دنیا نیست. مگر ستاره‌ها در دنیا نیست. مگر آسمان در این نیست، مگر دریا در این دنیا نیست؟ ببرم بالاتر، مگر عرش در دنیا نیست، مگر بهشت در دنیا نیست؟ آخر می‌دانید چرا؟ دنیا به عالم وصل است. به من ایراد نکنید که اینجا اینطوری است. تو اگر یک قدری با ماوراء سرو کار داشته باشی تو دیگر در این دنیا نیستی، در جو خلقت هستی. چرا می‌گوید همه این‌ها را یک لقمه گذاشتی در دهان مؤمن گذاشتی اسراف نکردی. پس یک مؤمن از ماه، از آسمان، از عرش خدا بالاتر

است.

دلم می خواهد از اینجا که بروید با سرمایه بروید، در قطار شوخی کنید، بازی کنید، حرف بزنید، اختلاط کنید اما با این سرمایه. فلانی یک بوس به یک نفر کرد، هه، هه، هه، هه. آقای عبداللهی گفت: آرام، هه، هه، هه، هه!!! حالی تان شد چه گفتم. دلم می خواهد از اینجا که می روید با یک سرمایه ماوراء بروید. تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک. جو خلقت را باید ببینی. جو آسمان را باید ببینی. بهشت را باید ببینی. جهنم را باید ببینی. چرا؟ باید یقین کنی. حالا وقتی اینجور شد، می گویی این خدایی که من را از آسمان بالاتر کرده، از زمین بالاتر کرده، از ستاره بالاتر کرده، از عرش بالاتر کرده، می گوید:

«قلب المؤمن، عرش الرحمن». قلب تو عرش خداست. حالا همه این‌ها را ببینی، یک مرتبه بگویی خدایا از من چه چیزی می‌خواهی؟ حالا خدا همه این‌ها را که به من داده، از من چه چیزی می‌خواهد؟ از من امر می‌خواهد. امر را اطاعت کن. اما تا جو خلقت را نبینی، امر پیش تو کوچک است. اینکه می‌گوید خودت را شناختی من را شناختی این است که من می‌گویم. تو باید خودت را بشناسی.

آمدی امام رضا (علیه السلام) را زیارت کردی، آقا فهمیدی که آقا چه می‌گویند یا نه. تو چه کسی هستی؟ به حضرت عباس قسم نه زیر پای یک شیعه شیعه‌ای که به یک جا تکیه داده، ملائکه آسمان پرش را می‌مالد

و پرش می کند به آسمان همین جور که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت من علی را آوردم، این ملائکه می گوید جایی که حرف علی را می زدند من رفتم پرهامیم را زدم. می پرد به آسمان. تو اگر پیری تازه ملک هستی. تو از ملک بالاتری. ملک در امر هست. آمده می گوید. جبرئیل پیر از اندر پی ام می گوید رو رو من حریف تو نی ام. من تا همین جا را می بینم، تو باید جو خلقت را ببینی. تو باید جو همه عالم را ببینی. تو باید قاب قوس ادنی را ببینی. تو باید عرش خدا را ببینی. تو باید ممکنات را ببینی. ممکنات خدا علی است. سرو کارت داشته باش با علی. حالا آرام. دلت آرام می گیرد. دیگر یک چیزهایی که خانه ام را نفروختم، نفروختی که

نفروختی. اینکه دیگر غصه ندارد. دارد روزی ات را هم می دهد، حالا آن هم یا روزی تو هست یا بچه هایت. آپارتمانم را نخریدند!!! عزیز من! خودت را نفروش. آن را می خردند. انگار دوباره خریدند یک مقدار زحمتت زیاد است. دوباره باید بسازی و بفروشی. توجه کن تو را دنیا نخرد.

به دینم من شما را دوست دارم. شما اگر بدانید من چه قلبی دارم، از حرفهای من یک مقدار نگران نمی شوید. ببینید دارم گریه می کنم. دلم می خواهد جو شما در آسمان پرش کند. می گوید چه آوردی؟ مهر علی را آوردم. اصلاً این خلقت در مقابل مهر علی والله کوچک است، به دینم کوچک است. چون که مهر علی انتها

ندارد، خلقت انتها دارد، آسمان انتها دارد، زمین انتها دارد، همه انتها دارند؛ اما علی که انتها ندارد. تو اگر مهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داشته باشی، یعنی مهر تمام خلقتها را داری. آیا می دانید یعنی چه؟ گفتم می خواهم از ماوراء برای شما صحبت کنم. ماوراء کوچک است پیش علی. تمام ماوراء والله تمام گلوله های خونم این است که کوچک است. مثل این است که ما اسم علی را گفتیم، نه کمال علی را، نه جمال علی را، نه واقعیت علی را، من اسم علی را به شما می گویم.

بلد بگویم امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصی رسول الله، قاب قوس ادنی. بس که دلم می خواهد علی بگویم.

والله یکی که اسمش علی است اصلاً من دلم می خواهد
او را ببوسم. چرا؟ امام حسین (علیه السلام) می فهمد.
علی اکبر، علی اصغر، علی اوسط. تمام بچه هایش را
گذاشته علی. چرا اسم بچه هایتان را چیز دیگری
می گذارید؟ چرا؟ اطاعت زن می کنید. تمام مشکلات
خلقت را اسم علی، مشکش را می گشاید نه خود علی.
جبرئیل می گوید علی هشت شهر قوم لوط را زیر و رو
می کند، داوود می گوید علی، آهن به دستش نرم
می شود، عیسی می گوید علی مرده را زنده می کند. اسم
علی را مرده را زنده می کند، نه علی. علی خلقتها را روح
می دهد زنده می کند. اگر یک روزی به من بگویند اینقدر
نفهم بودی اینقدر گفتمی، می گویم همین قدر به من

گفتی، من گفتم. من بیشتر از این عقلم نمی‌رسد. اصلاً ماوراء یعنی اسم علی نه علی. به تمام آیات، تمام گلوله‌های خونم، موهای بدنم همین است. اصلاً ماوراء اسم علی است، نه علی. علی چیزی دیگری است. ما مغزمان هنوز کشش علی را ندارد. به قدری به ما دادند بهشت برویم. می‌تواند بهشت برویم. اما من فهمیدم و گفتم: حالا که آمدم خدمت حضرت زهرا (علیها السلام) بهشت را نشانم می‌دهد. شما که خانه ما را دیدید. شما می‌آیید خانه من من تشکر از همه شما می‌کنم. رنج می‌کشید. لانه گنجشک است. اما من به علی می‌توانستم بزرگش کنم. اما دیدم بزرگش کنم این وجدانم ناراحت است. همین جور که با قطار می‌آدم

خانه‌ها را می‌دیدم. نگاه می‌کردم با چشم گریه می‌گفتم: خدایا این‌ها را ببر بهشت. این چه خانه‌ای است که این دارد. آتش گرفته بودم. خدایا پس این‌ها را ببر بهشت. اصلاً بهشت را خواستم به وجود امام زمان (عج الله فرجه) برای اینها. شکر کنید این خانه‌ها را دارید. شکر کنید این خانه‌های بزرگ را دارید. حاج شیخ عباس خدا بیامرز، می‌گفت این خانه‌های کوچک مثل این است که یک آیه‌ای می‌خواند شما یک مقدار چیز بودید که این‌ها را به شما داده است. حالا خدا خواسته است که این خانه‌ها را به شما داده است. اما ناشکری می‌کنید. حالا یک خانه دو طبقه می‌خواهد. تو شکر این را کردی؟ چه کار می‌خواهی بکنی؟

تو باید پرو بال به شیعه بدهی. اگر پرو بال به شیعه دادی در جو عالم می پری. الحمد لله همه شما پرو بال دادید به شیعه. من ممنون همه شما کوچک و بزرگ هستم. والله! شرمنده شما هستم. به دینم شرمنده همه شما هستم. بی خود نیست یکی از شما ناراحت هستید، من ناراحت هستم. عنایت شما را می بینم. لطف شما را می بینم. یک چیزهایی را آدم می بیند لطف و عنایت خدا را می بیند. من امروز یک جا نشسته بودم یک مقدار عرق داشتم، دیدم کسی دارد فوت می کند، این چی است؟ من که هواپرست نیستم، عنایت این را می بینم، لطف این را می بینم. می بینم خدا این را چه کار کرده؟ می گوید اگر به یک فوت کند به یک مؤمن یک مقدار

خنک شود، به تمام آیات قرآن به سی جزء کلام خدا بهترین جا را خدا به این می دهد که همچنین کرده است. چرا؟ روایت داریم. روایت را بگویم. خدا رحمت کند حاج میرزا جعفر زاهد را. می گفت فوتی که به آتش می کنی از تو می پرسند فوت کردی کرکش برود، دستت را داغ کنی یا بی خود. یعنی تمام هیکل ما در اختیار امر است. تو اینجور حق نداری بکنی. اینجور ما باید در اختیار امر باشیم. حالا می روی چه چیزی می خری. چه می کنی؟ از امر خارج شدی. دیگر نمی خواهیم سمت را بیاورم. من خواست رفقا را می خواهم خواست شما را برای من وظیفه است. من خواست شما را عمل می کنم. ما با خودمان عهد کردیم همه رفقا سالم باشند، از آنجا

که می خواستیم بیاییم رفتیم پیش حضرت معصومه (علیها السلام)، گفتم بی بی جان، من توی شما هستم، شما خیال نکن در خانه ات خوابیدی، من توی تو هستم. همیشه فکر شما هستم. گفتم بی بی جان! به داداشت بگو رفقایم را تحویل بگیرد: اولی اش این است که ملک روانه کند این ها حفظ باشند. اگر آسیبی می خواهد به این ها برسد، چون که ملائکه در اختیار داداشت هستند، این رفقای من را حفظ کنید تا حتی گفتم از قطار پایین می آیند، بالا می روند. تمام شما مثل یک ایمانی که در قلب من است در قلب من حضور دارید. بعد بگو جای خوب هم قسمتشان کن. بعد حاجتشان را هم برآورده کن. بعد عنایت به آن ها بکن.

بعد آن‌ها را تحویل بگیر. مگر من یک چیز خواستم؟ بعد ارادة اللهشان کن. بعد دست خالی روانه‌شان نکن. الحمد لله شکر رب العالمین تا یک ذره چیزی شد، گفتم آقا جان! من یک روضه حضرت زهرا (علیها السلام) می‌خوانم. که این‌ها هم کسالتشان خوب شود. آقای حاج عباس آقا را هم در نظر داشتم و دارم. چون که سلامتی شما رفقا سلامتی من است. چون که شما همه‌تان به قلب من وصل هستید.

همین جور که در جو عالم امام هست، همه جا امام هست. آن وقت در جو ما محبت آن‌ها هست، باید محبت مؤمن هم باشد. اگر نه ما تقلید نکردیم. این تقلیدی که به شما می‌گویند این یک تقلید خودخواهی

است. تقلید این است. امام (علیه السلام) حجت خدا، رئیس مذهب ما، یک دوستی داشت، یکی دو روز بود که پیدایش نبود. آمد گفت کسل شدی. گفت ما کسل شدیم. گفت بهتر شدی، گفت ما بهتر شدیم. می گوید ما بهتر شدیم. یعنی یک شیعه، به دوازده امام چهارده معصوم (علیهم السلام) وصل است. یک وقت می بینی که شما قبلتان یک ذره ناراحت است، روایت داریم امام زمان (عج الله فرجه) ناراحت است. بی خودی همه چیز داری، پول داری، ماشین داری، خانه داری، خانم داری، همه چیز داری، یک مقدار شیعه ناراحت می شود. می گوید امام زمان (عج الله فرجه) ناراحت شده، قلب مبارک ایشان ناراحت است، قلب یک شیعه هم ناراحت

است. آقا قدر این حرفها را بدانید، یقین به این حرفها پیدا کنید.

حالا می خواهیم این را بگویم. بعد از رسول الله سلمان در خانه ده روز نشست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) علی پیاپی اش روانه کرد. تا آمد گفت سلمان چرا به ما جفا کردی؟ چرا بعد از رسول الله ده روز اینجا نیامدی. گفت: علی جان! خودت می دانی مرگ رسول الله من را خانه نشین کرده است. دیگر انگار قدرت ندارم که بیایم. گفت سلمان چون که خواستم تو را، زهرا تو را خواسته است. خواست زهرا، خواست علی است. خیلی این حرفها بالاست. باید اینها را هضم کنید، حفظ کنید این حرفها را. گفت زهرا یک کاری به تو دارد. یعنی من که

علی هستم دارم خواست زهرا را عمل می کنم. بی خود نیست که زهرا خودش را فدای علی کرده است. حالا آمد خدمت زهرای عزیز، زهرای عزیز هم همان را به او گفت. یا سلمان! چرا به ما جفا کردی، پدرم از دنیا رفته است. ده روز است نیامدی. همان حرف را زد. یکی از علمای اعلام این را نقل کرد، عصاره اش را به او گفتم. گفت قسم به جرأت خورد، گفت چندین وقت است روایت را دیدم اما نمی فهمیدم. خودش اقرار کرد. آدم خوبی است. گفت: سلمان جان! نشسته بودم دیدم سه حوریه از درآمدند تو. نسبتاً گویا آمدند سر سلامتی بدهند. گفتم اسم تو چی است؟ گفت من سلمانیه هستم. من حوریه سلمان هستم. آن کیست؟ من حوریه

مقداد هستم. من حوریه ابوذر هستم.

حالا گفتم چرا زهرا این کار را کرده است. حرف این است. اینجاست که آن عالم بزرگوار گفت من نفهمیدم. گفت تا اینجایش را خواندم و نفهمیدم. گفتم ببین، حالا می گوید شما که دست از علی برداشتید حوریه هایتان هم در بهشت معلوم شده است. پاداش داد زهرا به اینها. اما آن ها که رفتند هفت میلیون. آن ها غلط است. شما که نرفتید تا حتی حوریه های آن ها را نشان داد. والله! حوریه های شما هم معلوم است. اما مواظب چشمتان باشید، نگاه به حوریه خودت بکن، نگاه به این خیابانها نکن. من والله الان رفتم توبه کردم. یا امام رضا (علیه السلام)، از سر ما بگذر. تو که همه جا هستی، بعد یک

قدری گریه کردم، بعد یک تف توی صورت خودم انداختم، آخر مبادا من تو را نخواهم. من خیلی نمی آیم می بینم بس که این ها ریختند آنجا. تو که همه جا هستی. تو در قلب من هستی. آخر یک مقدار کند هستم. خودم می فهمم. از کندی خودم بدم آمد. چرا؟ بعد آدمم گفتم دین مثل اینکه آتش کف دست است، یا دین مثل بیابان که باد بیاید چراغ بخواهی روشن کنی، یا خار مگیلان. خار مگیلان این زنها هستند که رویشان را نمی گیرند. آتش این ها هستند که آتش در جانشان بیفتد. تازه این ها خوبهای ایران هستند که آمدند زیارت، وای به حال بدها. چه کار کنند این جوانها. بی خود نیست که خدا می گوید من در آخرالزمان مباحات

به آن‌ها می‌کنم. مباحاتی که من به شما حضار مجلس می‌کنم مباحاتی است که خدا کرده است. می‌گوید مباحات می‌کنم به این جوانها، با همه این حرفها آمده رو به من می‌گوید الله اکبر. اشهد ان لا اله الا الله. شهادت می‌دهد به یگانگی من. اشهد ان محمد رسول الله. محمد من را قبول دارد. اشهد ان امیرالمؤمنین علیه السلام علی ولی الله. اشهد ان امیرالمؤمنین علیه السلام علی حجة الله. دارد اقرار به این‌ها می‌کند. اقرار به آن‌ها نمی‌کند. من مباحات می‌کنم. اگر من مباحات به شما می‌کنم مباحات به ولایت شما می‌کنم.

حالا حرفم سر روضه است. عمر یک فکری کرد چه کار

کند که زهرا را بکشد. گفت من باید با اسلام زهرا را بکشم. اگر بخواهم زهرا را بکشم، در جو این عالم یک قدری درست نیست. چون که من خلیفه اسلام هستم. من باید با اسلام زهرا را بکشم. چون که رهبرش شیطان بود. گفتم وقتی ابابکر به خلافت رسید، دید یک پیرمردی (من یک پاره وقتها یاد پیری خودم می افتم، یاد شما نمی افتم) اینجایش باد کرده و خیلی موقر. آمد در حضار مردم به ابابکر سلام کرد. من نود و پنج سالم هست. (این که می گوید دروغ نگو، شیطان دروغ گفت) یک خواهش از خدا داشتم، یک آرزو داشتم، به آرزویم رسیدم، هیچ آرزویی دیگری ندارم. آرزویم این بود که یک خلیفه ای را خدا برانگیخته کند، من با او بیعت کنم، آمد

با ابابکر بیعت کرد. این شیطان بود. مردم هم بیعت کردند. حالا شیطان دارد کارگشایی می کند آمده در قلب عمر. حالا راهنمایی اش می کند. حساب کرد. می خواهم یک روزه کامل بخوانم. انشاء الله اگر خود زهرا یاری ام کند. باید من با اسلام زهرا را بکشم. یک وقت نگاه کرد به حضار مجلس. گفت آیا امر رسول الله را باید اطاعت کرد یا نکرد، من خلیفه رسول الله هستم، ابابکر خلیفه رسول الله است. آیا باید امر رسول الله را اطاعت کنیم یا نه؟ همه گفتند بله. گفت یادم هست گفت هر کسی که جماعت نیاید باید بروید آن را بیاورید. مغیره برو علی را بیاور. خدا لعنت کند قنقد را. چند نفر از حضار مجلس بلند شدند رفتند در خانه علی. گفت پاشو بیا بیرون

اختلاف نینداز. بیا با خلیفه رسول الله بیعت کن. تا این ندا را داد، زهرای عزیز، آمد پشت در، گفت برو ما داریم قرآن را جمع آوری می کنیم. علی در داغ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. گفت: برو این حرفهای زنانه را دور بینداز. اسلام، اسلام، اسلام. برو این حرفهای زنانه را دور بینداز به علی بگو بیاید. اگر نیاید در را آتش می زنم. در را باز نکرد. مردم هیزم بیاورید. هیزم آوردند در پشت در، در یک لختی بود. یکی به او گفت عمر! حسن و حسین در آن است. گفت اسلام از این حرفها بالاتر است. اسلام از حسن و حسین بالاتر است. خانه را آتش می زنم. در را آتش زد. نوشت به معاویه. معاویه! زهرا می خواست افشاء کند، نگذاشتم افشاء کند. نگذاشتم. در نیمه

سوخته بود، زهرا آمد پشت در، گفت دست از علی بردارید. چرا زهرا پشت در آمده است؟ سفارشهای رسول الله آمده پشت در. هر کسی زهرا را اذیت کند، من را اذیت کرده است، رضایت زهرا رضایت من است. رضایت زهرا، رضایت خداست. با تمام این حرفها که رسول الله زده است، گفت شاید حیا کنند، نوشت معاویه وقتی من دیدم زهرا پشت در است، چنان لگد به در زدم، عضله‌های زهرا را خرد کردم.

در باز شد، زهرا افتاد و بچه‌اش سقط شد. حالا پشت در نمی‌گوید علی، تمام خلقت می‌گوید علی، رسول الله می‌گوید علی، خدا می‌گوید علی، چرا زهرا نمی‌گوید علی؟ انشای ولایت یعنی این است: گفت یا ابنا، ای بابا

ببین امتت با من چه می کند؟ چرا علی نمی گوید؟
می گوید دیگر یک غصه روی غصه علی نیاورم. یک داد
دیگری هم زد. گفت: فضه! به خدا بچه ام را کشتند.
حالا زهرا چشمش را باز کرده است، باز هم سراغ علی را
می گیرد. فضه علی چه شد؟ زهرا جان علی را بردند به
مسجد. خدا می داند وقتی رفتم مسجد، فقط نگاه به
قبر رسول الله کردم. گفتم ای مسجد! کاش خراب
شدی، نگاه به تو نمی کنم، چرا؟ علی را طناب گردنش
انداختند آمدند در این مسجد، مسجدی که جسارت به
علی شده نمی خواهم ببینم. اصلاً نگاه به مسجد
نکردم. حالا علی را آوردند در مسجد. حالا چه شد؟ زهرا
آمد. دید طناب گردن علی انداختند، چهل نفر می کشند.

دهن آن بشکند که نوشته است، اگر علی آن موقع بیعت می کرد این عالم گفته است ما هم باید بیعت کنیم. برایش پیام دادم مگر علی بیعت کرده که تو این حرف را می زنی. اهل تسنن آن آیت الله را خیلی بزرگ کردند. با خط درشت نوشتند به پرچم درزاهدان. گفتم مردک! چرا اگر علی می خواست بیعت کند، چرا طناب گردنش انداختند. اگر علی می خواست بیعت کند، چرا شمشیر بالای سرش انداختند. کسی که آتش من را می زند این ها من را آتش می زنند. والله عرق خورها آتش نمی زنند. کسی که فهم ندارد من را آتش می زند.

حالا چه شد؟ زهرا آمد سر طناب را گرفت، چهل نفر روی زمین ریختند. یک وقت عمر دید الان است که علی را

می برد. یک وقت صدا زد قنفذ دست زهرا را کوتاه کن. امیر چه کار کنم؟ زهرا را بزنید. چنان غلاف شمشیر زد به بازوی زهرا. آدم از نفهمیده ها نفهمی می بیند. به حضرت عباس! اگر مثل من بودید جان می دادید از دست اینها. عالمی که چندین سال پیش حاج شیخ عباس بوده است، می گفت آن غلاف شمشیر زهرا را کشته است. برایش پیام دادم من نمی خواهم جلوی پدرت باشم، پسرش خانه ما می آید، دست کسی را بشکنی، نمی میرد، پای کسی را بشکنی نمی میرد، پس تو نمی فهمی که گفت چنان فشار آوردم عضله های زهرا را خرد کردم. تو چرا اهل تسنن را تشویق می کنی؟ چرا می خواهی قتل زهرا را گردن قنفذ بیندازی. عمر زهرا را

کشته است.

حالا زهرا آمد در مسجد، ای دهانت بشکند، حالا یک نفر منبری می گفت چرا زهرا نمی رود؟ من همیشه بدانید رفقا دارم با این ها مبارزه می کنم کسی که دل من را آتش می زند این منبری های نفهم هستند. تمام اشیای بدنم را آتش می زنند. آن وقت می گفت این زهرا، (ای زبانت لال شود که نگویی) خون ریزی داشته. گفتم مگر آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت را نمی فهمی، خدا گفته این ها تطهیر هستند، چه می گویی؟ حالا زهرا چه کار کرد؟ گفت دست از علی بردارید وگرنه نفرین می کنم. شیعه و سنی نوشتند ستونها از جا حرکت کرد، علی دید اگر زهرا نفرین کند

عالمی به هم می خورد. یک وقت صدا زد سلمان به زهرا بگو نفرین نکند. درست است این ها هستند نفرین تو، ممکن است به طیور اثر کند. طیور در جو هوا هلاک می شود. علی طناب گردنش است، شمشیر بالای سرش است، فکر طیور عالم است. می گوید طیور نباید صدمه بخورد. این است علی.

حالا دیدند اینطوری شد دست از علی برداشتند. دست علی را گرفت آمد خانه. حالا مگر زهرا دست برداشته است؟ اول فدایی ولایت زهرا بوده است. آخر این بازویش که شکسته است، صورتش که نیلی است، پهلویش که شکسته است، این روح خداست، حالا دید علی گریه می کند، آخر چرا علی گریه می کند. (توانم را

دارم از دست می دهم دستم رفت بالا یقه ام را چاک بدهم، دیدم رفقا ناراحت می شوند) چرا حالا علی گریه می کند؟ مگر علی برای ریاست گریه می کند؟ علی می بیند زهرا سیلی ای که خورده برای علی خورده است. پهلویش شکسته است برای اینکه از علی حمایت کند. دستش شکسته است برای اینکه از علی حمایت کند. علی خجالت می کشد از زهرا. گریه می کند. حالا زهرا به رویش خودش نمی آورد. حالا اشکهای علی را خشک می کند. علی جان! پدرم گفت مظلوم را نوازش کن، آیا از تو مظلوم تر هست؟ اشکهای علی را پاک می کند. خدایا! این ها برادر ما هستند؟

چون که گفتم گریه علی برای زهرای عزیز است. لاجول

و لاقوة الا بالله العلی العظیم.

خدایا، به ما قدرت ولایت بده.

خدایا، محبت زهرا را از دل ما بیرون نبر

خدایا، توسلات ما را زیاد کن.

خدایا، شناخت علی و زهرا و دوازده امام را در قلب ما زیاد کن.

خدایا، به حق زهرای مرضیه به تو قسم می‌دهم به ما توفیق بده.

خدایا، هر محبتی به غیر محبت این‌ها در دل ماست، بیرون کن.

خدایا، ما را با محبت این‌ها محشور کن.

یک اشاره‌ای دیگری هم بکنم. من از آقای حاج عباس آقا عذرخواهی می‌کنم. قلبشان به قلب امام زمان (عج الله فرجه) وصل است. شیعه باید یک بیتوته‌ای داشته باشد، اگر شیعه بیتوته نداشته باشد، خلاف شأنش است. باید یک بیتوته‌ای با زهرا و علی داشته باشد. یک بیتوته‌ای داشتم، در عالم رؤیا خدمت امام زمان (عج الله فرجه) رسیدم. گفتم آقا جان! یکی دو چیز از تو می‌خواهم. به خودت قسم اگر تمام این عالم را در اختیارم بگذاری، من می‌سوزم این سوختن من را هیچ کس آرام نمی‌کند. خواهش من این است که من یاور تو باشم، این سوختن من را به دینم قسم نه بهشت نه

فردوس نه جنات اگر من آن را بخوامم حیوان هستم .
چرا؟ آرام می خواهم باشم که بهشت بیایم . آرام باشم
که در جنات بروم . من می سوزم یکی از برای جدت
حسین ، یکی از برای مادرت زهرا . به خودت قسم تا
مادرش را گفتم یک دفعه تکان خورد ، مصیبت زهرا امام
زمان (عج الله فرجه) را هم تکان می دهد . اگر امام زمان
(عج الله فرجه) تکان می خورد تمام خلقت تکان
می خورد ، همانجا گفتم ای خاک بر سر! چرا گفتمی . حالا
گفتم می سوزم . حالا وقتی آقا امام زمان (عج الله فرجه)
تشریف می آورد گفتم سوختن تو هیچ چیزی رفعتش را
نمی کند مگر آن ذوالفقاری که در دست توست ، احقاق
حق کنی از دشمنان مادرت و جدت حسین .

حالا امام زمان (عج الله فرجه) وقتی که می آید اول می آید مکه معظمه. یک هشدار می دهد به تمام عالم. یک پرچمی هم باز می کند. در آن پرچم انا فتحنا نوشته. از تمام عالم کمک می خواهد. نمی گویم آن موقع هم چه کسانی خیانت می کنند؟ می گویم آخ است. آن پرچم را یک وقت می بیند باز شده، تمام عالم پرچم را می بینند. حالا اول کاری که می کند می آید مدینه می رود سر قبر مادرش، مادر جان! آمدم. قبر مادرش را معلوم می کند. مادر جان! آمدم. به اندازه تمام دنیا سوختم و اشک ریختم. اگر اشک چشمم تمام شد، برای تو خون گریه کردم. آنجا هم ستایش خدا می کند که به دست من الان جاری شد. بعد از این می آید این دو

نفر را از قبر درمی آورد. می گوید چرا به هم پیوستید؟ چرا پهلوی مادرم را بشکستید. آخر مادر من چه کرده بود که بازویش را شکسته بود، چه کرده بود که سیلی زدید. تقصیر مادرم چیست؟ این ها را آتش می زند. پس داغ دل شیعه را مقصد شیعه را هیچ کس نمی تواند عملی کند، مگر وجود امام زمان.

خدایا، به حق زهرا، به حق وجود امام زمان، امام زمان (عج الله فرجه) ما را برسان

خدایا، تو وعده کردی، به وعده خودت در زمان ما عمل کن. ما را یاورش قرار بده، ما را از محبینش قرار بده. همین سان که امام زمان (عج الله فرجه) به مقصدش

برسد، شیعیان را هم به مقصدشان برسان.

مقصد ما ظهور حضرت است. خود امام زمان (عج الله فرجه) می گوید ظهور من را از خدا بخواهید امام زمان (عج الله فرجه) می داند چه وقت ظهورش است. اما یک دو اجازه می خواهد. اول اجازه از خدا، بعد اجازه از حضرت زهرا (علیها السلام). من چند وقت پیش خواب دیدم گفت آخرین امضاء شد. اول باید خدا امضاء کند بعد زهرا. الحمد لله دیدم ظهور نزدیک است گفت آخرین امضاء شد. رفقا باید با این ها محشور شوید. رفقا باید در این حرفها بیایید. رفقا باید از امتحان درآیید. کجا از امتحان درآیید؟ دنیای به غیر امر را نخواهید.

آن است که پشت پا بر عالم امکان زدم، دست بردامن زهرا زدم، دنیا وقتی اهلش شدی، خیال می‌کنی دنیا امکان تو را عمل می‌کند اما وقتی اینطوری شدی به بهشتش هم پشت پا می‌زنی. به فردوس و جناتش را هم می‌زنی. چون که می‌فهمی امکان تو این است که آقا بیاید احقاق حق از زهرا و حسین کند.

امیدوارم قلب مبارک شما طلب اینجور که من می‌گویم بکند. طلب وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) کند. طلب این کند که این آتشی که در دل ماست، آن شمشیر امام زمان (عج الله فرجه) خاموش می‌کند، دعا کنید وجود مبارکش سالم باشد. من از شما تشکر می‌کنم کوچک و بزرگتان صدقه می‌دهید برای امام زمان (عج

الله فرجه) می گویند مبادا بداء شود، این است که شخصی آمد پیش من، گفت آیا تو می دانی ظهور چه وقت است؟ گفتم اگر بداء نبود می گفتم. اما بداء من را بیچاره کرده است. من چه می دانم. یک وقت بداء حاصل می شود نمی شود. پس امیدوارم که بداء حاصل نشود، آقا امام زمان (عج الله فرجه) بیایید.

از تمام حضار مجلس تشکر از کوچک و بزرگ می کنم. اگر کوچک می گویم، به سال کوچک می گویم. یک وقت الحمد لله کوچک های بزرگ هستند. از تمام شما تشکر می کنم. روایت داریم اگر ذره ای اشک برای زهرا بریزید، اگر ذره ای محبت زهرا داشته باشید، محبت تمام عالم را دارید.

خدایا، محبت زهرا را در دل ما زیاد کن

خدایا، زهرا را از ما راضی کن

خدایا، ما از آن‌ها باشیم زهرا به ما راه بدهد

خدایا، ما یک دانه مقصد داریم همان است که زهرا به ما راه بدهد.

خدایا، محبت زهرا تکرار می‌کنم به دل ما زیاد کن

خدایا، رفقای ما را حاجتشان را همه برآورده بفرما

خدایا، اگر ذراتی محبت دنیا به غیر امر است از دلشان بیرون کن

خدایا، قلب مبارک رفقا را از من راضی بگردان

خدایا، اگر ما تقصیری درباره رفقا داریم عفو بفرما.

خدایا، تو آگاهی که من اگر حرفی می‌زنم از نادانی‌ام است جسارت به مؤمن جسارت به خداست. مبادا من جسارتی کرده باشم. خدایا به حق زهرا از سر من بگذر.

حالا خانم‌های عزیز، من از شما تشکر می‌کنم تا زنده‌ام. شما اجازه دادید به همسران عزیزتان بیایند امیدوارم در پناه امام زمان (عج الله فرجه) حفظ باشید. این همسران شما آمدند خدا توفیق داد من هم قدری صحبت کردم. امیدوارم زهرای عزیز را هتان بدهد. چون که زن می‌تواند جلوی شوهرش را بگیرد. اگر بگویند نرو او ناراحت است. الحمد لله شکر رب العالمین من تشکر از

تمام خانمها می‌کنم به گلهای امام حسین (علیه السلام) اجازه دادند آمدند در مقابل حضرت. خانم! تو اجازه دادی این‌ها آمدند در خدمت علی بن موسی الرضا. ان شاء الله امیدوارم شما همیشه در خدمت زهرا باشید. امر زهرا را اطاعت کنید. من هشتاد سالم است. بیایید کلاه سرمان نرود. بیایید زن و مرد در امر باشیم. والله، امر ما را نجات می‌دهد. ای خانم‌های عزیز والله روایت داریم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید مادرم زهرا مثل مرغی که خوب و بد را تمیز بدهد دوستانش را از صحنه محشر جمع می‌کند پیش خودش می‌آورد. امیدوارم خانم‌ها که اجازه دادند به شوهرانشان که بیایند از آن‌ها باشند زهرای عزیز در محشر جمعشان کند

ببرد پیش خودشان.

یا علی